

عبدالرفیع حقیقت ( رفیع )

نهضت‌های ملی ایران

(۸۹)

فعالیت باطنیان در خراسان

درباره داعیان خراسان نیز مانند داعیان ناحیه جبال فهرست رسمی مرتبی در دست است، بدین ترتیب ابو عبدالله خادم، ابوسعید شعرانی، حسین بن علی مروردی، نسفی. این فهرست بصورت کاملش در کتاب مقریزی آمده است. ولی در روایات دیگر نیز این نامها مذکور است و شاید بتوان فرض کرد که این فهرست و فهرست داعیان جبال هردو از یک ماخذ آمده‌اند.

مقریزی گوید: (ابو عبدالله خادم دعوت اسماعیلیه را در خراسان آغاز کرد) بستی نیز در ردی که بر اسماعیلیه (باطنیه) نوشته نام ابو عبدالله خادم را ذکر کرده و نوشته است (اونخستین داعی خراسان بود).

در روایت مغشوش رشیدالدین فضل الله هم نام او بچشم میخورد متأسفانه تاریخ آمدن او را بخراسان بدرستی نمیتوان معین کرد ولی چون جانشین وی ابوسعید شعرانی احتمالاً در سال ۳۰۷ هجری بامردعوت خراسان منصوب شده است، ابو عبدالله میبایستی در سالهای آخر قرن سوم و آغاز قرن چهارم هجری متصدی آن بوده باشد.

داعیان اسماعیلی از حدود سال ۲۶۰ هجری در بسیاری از ایالات اسلامی

بفعالیت مشغول بوده‌اند از اینرو بسیار شگفت مینماید که ایالت مهمی چون خراسان مطمح نظر آنان قرار نگرفته باشد، معذک هیچگونه اشاره یا نشانه‌ای در دست نیست که بتوان تاریخ . رفتن ابو عبدالله خادم را بخراسان بیشتر قرار داد و چنین تصور کرد که وی مدت درازی امر دعوت آن ناحیه را در دست داشته است .

در اینجا از آمدن غیاث به خراسان که ظاهر آ پیش از ورود ابو عبدالله می‌بایست واقع شده باشد نیز سخنی نیست ، بسیار احمال دارد که ابو عبدالله نخستین رئیس رسمی در مرکز جدید التأسیس خراسان بوده باشد و در فهرست نام داعیان تنها نام رؤسای دعوت خراسان آمده باشد .

بعد از ابو عبدالله خادم ریاست دعوت به ابوسعید شعرانی رسید ، ابن ندیم نوشته است که عبیدالله مهدی اولین خلیفه فاطمی در سال ۳۰۷ هجری او را به خراسان گسیل داشت ، وی و همچنین مقریزی تأکید می‌کنند که ابوسعید توانست عده‌ای از سران عالی رتبه نظامی را به کیش باطنی در آورد . از مندرجات کتاب الفرق بین الفرق عبدالله بغدادی چنین برمیآید که ابوسعید شعرانی نیز چون عبدالله خادم در نیشابور اقامت داشته و آنچه بسیار مهم است اینست که در زمان حکومت ابوبکر بن محتاج بقتل رسیده است .

ابوبکر محمد بن مظفر بن محتاج از امرای چغانیان یا آل محتاج بود و از سال ۳۱۱ تا ۳۲۷ هجری حکومت نیشابور را داشت و در این سال پسرش ابوعلی احمد بجای او نشست .

بعد از ابوسعید شعرانی نوبت به حسین بن علی مروودی رسید که قبل از انتصاب به ریاست دعوت خراسان ، از باطنیان قدیمی و ثابت قدم بشمار میرفت بنا بر اخبار ابن اثیر امیر حسین مروودی در سال ۲۹۸ هجری از طرف احمد بن -

اسماعیل سامانی سپهسالاری قوای آن سلسله را درسجستان (سیستان) عهده‌دار شد و در سال ۳۰۰ هجری برای بار دوم سپهسالاری سپاه سیستان را بر عهده داشت و در همان سال به بخارا بازگشت.

بعد از وفات احمد بن اسماعیل و جلوس نصر بن احمد (۳۰۱ هجری) امیر حسین دهرات سربشورش برداشت، نخست با منصور بن اسحاق پسر عموی احمد بن اسماعیل از در اتحاد درآمد، اما دیری نگذشت که منصور بن اسحاق وفات یافت، امیر حسین نیشابور را تصرف کرد ولی بزودی مجبور به بازگشت به هرات شد و دوباره باز بر نیشابور استیلا یافت.

سردار سامانی احمد بن سهل به جنگ او گسیل شد، احمد بن سهل هرات را گرفت و در نبردی که در جلو مرورود در ربیع الاول سال ۳۰۶ هجری میان وی و امیر حسین در گرفت مغلوب و گرفتار شد، او را به بخارا فرستادند و در آنجا محبوس گشت ولی بعداً به پایمردی چیهانی و زیر وطن پرست سامانیان از زندان رهایی یافت و بدو اجازه داده شد که بحضور نصر بن احمد رود.

از اینجا معلوم میشود که سخن ابن اثیر که نوشته است<sup>(۱)</sup> امیر حسین بدست احمد بن سهل کشته شده بر خطا است.

از روایتی که در باب نسفی جانشین امیر حسین در سیاستنامه آمده است، چنین برمیآید که حسین مرورودی سالهای آخر عمر را در خراسان (در مرو رود) اقامت داشته است، حسین در بستر مرگ نسفی را به جانشینی خود منصوب کرد و او را وصیت نمود که به ماوراءالنهر رود و اعیان حضرت را باین دین در آورد.

بعد از وفات امیر حسین، نسفی با آنکه عده زیادی را در خراسان به کیش

باطنی در آورده بود به نصیحت او عمل کرد، مردی بنام ابن سواده را که از ترس اهل سنت از ری گریخته و به خراسان آمده بود به عنوان خلیفه خویش در مرورود بجای گذاشت .

محمد بن احمد نسفی یا نخشبی از بزده از قراء نزدیک نسف (مغرب نخشب) بود. خواجه نظام الملك نوشته است که ( او یکی از جمله فلاسفه خراسان بود و مردی متکلم ) و در حقیقت چنین است ، زیرا نسفی در تاریخ فلسفه اسماعیلی (باطنی) مقام مهمی دارد، در نتیجه وی چنانکه فلسفه اسماعیلی بر پایه گونه ای از فلسفه نو افلاطونی که در عالم اسلام رواج داشت بنیان نهاد و دستگاه فلسفی او در قرن چهارم و پنجم هجری معیار اسماعیلیگری (باطنی گری) در ایران بود .

مبنای عقاید فلسفی نویسندگانی چون ابو یعقوب سجستانی و حتی حکیم ناصر خسرو همانا نظام فلسفی اوست .

نسفی عده ای از بزرگان دولت سامانی را به کیش باطنی دعوت کرد و اجابت یافت، چون ابوبکر نخشبی که ندیم امیر خراسان و خورشاوند او بود و ابواشعث (که دبیر خاص بود) و ابو منصور چغانی (که عارض بود) و ابتاش (که حاجب خاص بود) و حسن یا حسین ملك (که والی ایلاق بود) و علی زرداد (که وکیل خاص بود) عاقبت نصر بن احمد (امیر نصر سامانی) را به مذهب خود (باطنی) در آورد<sup>(۱)</sup> و کار بجائی رسید که امیر نصر سامانی در جمع باطنیان حضور یافت و بنا بر خواهش نسفی (نخشبی) حاضر شد ۱۱۹ هزار دینار بعنوان دیه

۱ - نخستین داعیان اسماعیلی در شمال غربی ایران و خراسان و ماوراء النهر نوشته س. م شترن ترجمه فریدون بدره ای ، مندرج در شماره ۵۳ مجله دانشکده ادبیات تهران .

مرگ حسین بن علی مروودی برای قائم خلیفه فاطمی به مصر بفرستد<sup>(۱)</sup>.

### توطئه برضد امیرنصر سامانی

گرایش امیرنصر سامانی به فرقه باطنیان (اسماعیلیان) غلامان متعصب ترك و روحانیان سنی مذهب را برضد او برانگیخت و آنان به كمك گاردهای ترك برای كشتن امیرنصر توطئه کردند ولی پسرش نوح از توطئه‌ای که علیه نصر و یاران هم فکرش ترتیب داده شده بود آگاه گردید و به پدر توصیه کرد که رئیس توطئه کنندگان را نزد خود بخواند و سراورا ببرد.

پس از انجام این عمل امیرنصر با اتفاق نوح بمحل جشن حاضر شد و اعلام کرد که از تصمیم سران سپاه آگاه است و دستور داد سررئیس توطئه کنندگان را در مقابل آنان گذاشتند، سپس اعلام داشت که بفتح پسر نوح از سلطنت کناره میگیرم چون کسی نوح را به تمایلات باطنی (اسماعیلی) متهم نمیکرد.

سران سپاه که از این جریان غیرمنتظره حیران شده بودند در مقابل پیشنهاد امیرنصر تسلیم شدند.

پس از آنکه نوح بن نصر رسماً بسلطنت رسید نخشی (نسفی) پیشوای باطنیان خراسان را مجبور کرد که با فقیهان اسلامی به بحث پردازد، بدیهی است در این بحث پیروزی تصیب مخالفان نخشی شد بهمین بهانه پس از چند روز طبق دستور نوح بن نصر فرمانروای جدید سامانی نخشی را متهم کردند که چهل هزار دینار از پولی که برای خلیفه فاطمی از بابت دیه خون امیر حسین مروودی داده شده بود حیف و میل کرده است و سرانجام نخشی را دستگیر کرده و در میدان بخارا بدار آویختند (۳۳۲ هجری).

بدین ترتیب از این زمان بعد مبارزه با اسماعیلیان (باطنیان) شدت گرفت بطوریکه هریک از طرفداران این فرقه بدست عمال دولت سامانی و خلیفه عباسی میافتاد سخت شکنجه شده و یا بقتل میرسید و دارائی اونیز ضبط میشد بهمین جهت بترتیبی که در ورقهای آینده این تألیف بتفصیل خواهد آمد فعالیت فکری و سیاسی باطنیان در ایران بصورت سازمان سری (مخفی) درآمد.

اولین اقدام این سازمان متشکل ربودن جسد محمد بن احمد نسفی (نخشی) پیشوای زیرک و پرابتکار باطنیان خراسان بود که در میدان بخارا بدار آویخته شده بود.

بدیهی است انجام این کار قابل توجه و اقدامات نمایان بعدی باطنیان عمال دولت عباسی را بیش از حد انتظار متوجه خطر جدی و وطن پرستان ایرانی کرد که بیشتر آنان بمنظور کسب استقلال فکری و سیاسی کشور خود در سازمان مخفی باطنیان بتلاش و کوشش خستگی ناپذیر مشغول شده بودند.

### افول ستاره حکومت سامانیان

در دوره حکومت نوح بن نصر سامانی (۳۳۱-۳۴۳ هجری) علائم مقدمات سقوط حکومت سامانیان با وضوح تمام آشکار گردید، این سقوط در درجه اول بستگی مستقیمی بروش حکومت نوح داشت:

پس از خاموش شدن جنبش باطنیان (اسماعیلیه) نوح، ابوالفضل محمد بن احمد فقیه را بوزارت خود برگزید، ابوالفضل قسمت اعظم از وقت خود را به نماز و عبادت میگذرانید و علاقه ای بداره مملکت نداشت.

در این دوره دولت سامانیان دچار مضیقه مالی شدیدی شد و این وضع پس از شورش که در سال ۳۴۲ هجری بوقوع پیوست و در جریان آن خزانه

سامانیان غارت شد بوجود آمد ، دولت سامانیان برای نجات خود از وضع بحران مالی فرمان داد که اهالی مالیات سرانه خود را قبل از موعد مقرر پردازند .

این عمل انجام شد ولی دولت در سالهای بعد مالیاتهای پرداختی مردم را بحساب نیاورد و همین امر موجبات نارضامی مردم را فراهم کرد . مضیقه مالی بقدری شدید بود که حتی گاردهای سلطنتی مدتها حقوق نگرفته بودند . در ایام این دوره شکایتهای فراوانی از سران دیوان مستوفی و خزانه مشاهده میشود امیر برای اینکه ببنقصیری خود را ثابت کند وزیر خود را متهم کرد و دستور داد او را اعدام کنند .

سالهای آخر حکومت نوح بن نصر بسرکوبی مخالفان گذشت . پس از مرگ نوح پسر ارشدش عبدالملك بسطنت رسید (۳۴۳-۳۵۰ هجری) در دوره امارت عبدالملك روز بروز اهمیت فرماندهان گاردهای ترك بیشتر شد و تقریباً تمام کارهای حکومتی بدست آنها افتاد .

از نظر سیاسی در این زمان نقش البتکین که یکی از سرداران پر قدرت ترك بود خیلی حساس و پراهمیت جلوه کرد و او بمقام حاجب کل ارتقاء یافت و رئیس گاردهای ترك شد .

عبدالملك برای اینکه از نفوذ و قدرت ترکان بکاهد در صدد برآمد که البتکین را از پایتخت (بخارا) دور کند و برای این منظور او را بحکومت خراسان منصوب کرد و یکی از سرداران سابق البتکین را بمقام حاجب کل برگزید . عبدالملك پسر نوح هفت سال و شش ماه فرمانروائی کرد ، مرگ عبدالملك شورشهای جدیدی بوجود آورد ، اهالی پایتخت قیام کردند و قصر امیر را غارت کرده و آتش زدند .

بعد از عبدالملك برادرش منصور فرزند نوح اول پادشاهی رسید (۳۵۰ هجری) منصور نفوذ و اعتبار سلسله سامانیان را بواسطه ستادن باج از دیلمیان تجدید نمود.

متعاقب وی فرزندش نوح بن منصور به تخت نشست (۳۶۵ هجری) بیشتر شهرت این پادشاه از اینجاست که ابوعلی سینا حکیم و فیلسوف بزرگ ایرانی وی را معالجه کرده است، این پادشاه در مدت سلطنت کوتاه خود دچار حوادث و پیش آمدهای زیادی گردید، بدین معنی که اعیان و زعمای مملکت بر ضد او سازش کردند و بغراخان را از کاشغر که پایتخت او بود و بربك عده قبایل و عشایر متحده ترك فرمانروائی میکرد دعوت نمودند تا بسرزمین سامانیان حمله کند. بغراخان بخارا متصرف شد ولی طولی نکشید که از دنیارفت و نوح فراری دوباره به پایتخت خود برگشت و نجبا و اعیان کشور که با بغراخان همدست شده بودند بطرف خراسان فرار کردند و از امیر دیلمی یاری خواستند.

نوح در حال نومیدی از سبکتکین که حکومتی در غزنه از مستملکات سامانی تأسیس کرده بود کمک خواست، سبکتکین لشکری بکمک نوح بن منصور فرستاد که در نزدیکی هرات فتح قطعی حاصل کرد.

جنگ مزبور بیشتر از این جهت قابل ملاحظه است که محمود پسر سبکتکین و پادشاه مقتدر آینده دولت غزنویان در آن میدان جنگید و نوح حق شناس نیز برسم پادشاه و انعام حکومت ولایت خراسان را باو داد و پیروزیهای دیگری هم یکی در طوس و آن دیگر در نیشابور نصیب وی گردید (۳۸۴ هجری).

در این زمان ابوعلی سیمجور امارت مغرب خراسان را داشت، چون در جنگهایی که میان نوح و بغراخان در گرفت نامبرده نوح را مساعدت نکرده بود پادشاه سامانی سبکتکین را بدفع وی فرستاد.



ابوعلی در این جنگ مغلوب شد (۳۸۴ هجری) و به فخرالدوله دیلمی پناهنده شد و بار دیگر با سپاهی عازم خراسان گردید و در سال ۳۸۵ هجری در طوس با سبکتکین جنگ کرد ولی مغلوب گردیده و به کلات فراری شد و پس از آن دستگیر و محبوس گردید.

بعد از نوح دوم فوزندش منصور دوم جانشین وی شد و قریب دو سال سلطنت کرد (۳۸۷-۳۸۹ هجری). منصور دوم دارای طبع موزون شاعری بود و قطعه‌هایی از او محفوظ مانده که از آنجمله یکی اینست که وقتی از وی پرسیدند که : چرا پادشاه هیچوقت لباس رزم را از خود دور نمیکنند ؟ در جواب گفته است :

گویند مرا چون سلب خوب نسازی  
 مأوی گه آراسته و فشرش ملون  
 با نعره گردان چه کنم لبت مغنی  
 با پویه اسبان چه کنم مجلس گلشن  
 جوش می و نوش لب ساقی بچه کارست  
 جوشیدن خون باید بر عیبه جوشن  
 اسب است و سلاح است مرا بزمگه و باغ  
 تیر است و کمان است مرا لاله و سوسن

این پادشاه رزمجو و جنگی در حیات نبود که زوال سلسله با افتخار خود را بچشم ببیند لیکن جانشین وی عبدالملک دوم پسر نوح که آخرین پادشاه این سلسله است بدست ایلک خان از سلسله ترکان که در بالا ذکر شد دستگیر و زندانی گردید (چندماه از سال ۳۸۹ هجری).

بادستگیری و فوت عبدالملک دوم در زندان سلسله سامانیان پس از ۱۲۵

سال حکمرانی در مشرق ایران منقرض گردید، هر چند ابوابراهیم منتصر فرزند نوح تا سال ۳۹۵ هجری در طلب ملك از دست رفته کوشش و تلاش کرد ولی از این فعالیت نتیجه‌ای عاید وی نگردید و سرانجام خود او نیز بتحریرك سلطان محمود غزنوی بدست عده‌ای از اعراب کشته شد.

رویه‌مرفته اختلاف سرداران سپاه سامانی و نفوذ ترکان در دستگاه حکومت و قدرت یافتن غزنویان در مشرق ایران (افغانستان فعلی) موجبات انقراض دولت سامانی را فراهم ساخت.

### دوره تحول و آزاد فکری ایرانی

از بررسی تاریخ اجتماعی دوره سامانیان چنین مستفاد می‌گردد که پادشاهان سامانی در دوره قدرت خود بسیاری از آداب و رسم‌های دیرین ایرانیان را که در خراسان و ماوراءالنهر باقیمانده بود بار دیگر احیاء کردند، به زبان فارسی و نظم و نثر علاقه فراوان نشان دادند و کتابهای گرانبها و سودمندی نظیر تاریخ طبری و تفسیر طبری و کلیه و دمنه ابن مقفع بدستور آنان از عربی بفارسی ترجمه شد و علاوه بر این سران حکومت با آزادمنشی به ملل و مذاهب مختلف مینگریستند چنانکه در دربار آنان پیروان دینهای مختلف در کنار هم به آزادی زندگی و کار میکردند و هیچکس در دوران سامانیان با اختناق و تضییق هائی که در دوره غزنویان و سلجوقیان پدید آمد رو برو نگردید و این روش آزاد منشانه سران حکومت سامانی به رواج علم و ادب و فلسفه در آن روزگار کمک شایانی کرده است.

مقدسی در وصف دربار سامانیان چنین می‌نویسد:

« واضح است در درباری که پادشاهان همواره در اندیشه آن باشند که

بر شمار دانشمندان بیفزایند تا چه حد مردان بسوی دانش میگرایند ، یکی از آئین دربار سامانیان آن بود که دانشمندان را به زمین بوس خود روا نمیداشتند و ایشان را مجلسی شبانه بود. در حضور پادشاه دانشمندان مناظره میکردند و پادشاه خود باب مناظره را میگشود، بازیردستان خود گشاده روی و مهربان بودند. وزیران ایشان به کارها میرسیدند و چون کسی را برمیآوردند با خود به خوان می‌نشاندند و با سفیران پرشش از مهمات میکردند و هر کس در بخارا در فقه و عفاف برتر از دیگران بود ویرا بر میکشیدند و از او رأی می‌جستند و کارها به قبول او میکردند . «

(دنباله دارد)

نظامی و سعدی را طبیعت در نبوغ و عظمت همسنگ قرار داده ولی بسبب کثرت ممارست نظامی در مثنوی و افسانه سرائی (رومان) بسیار قوی‌دست و کامل عیار و سعدی هم در مثنوی گرچه بقوت نظامی نیست اما در غزل نابغه بی‌مثل و مبتکر بی‌همتاست پس سعدی در غزل نخست گوینده جهان و نظامی در مثنوی سرآمد سخنوران دوراست و اینک در قسمت مثنویهای این دو استاد بزرگ بمقایسه میپردازیم و مقایسات هم در اشعار شرفنامه و اقبالنامه و بوستان یعنی سعدی‌نامه خواهد بود.

(گنجینه گنجوی)